

مکان واقعی

آنی ارنو

مترجمان

زهرا ابراهیمی

نسترن زیبا - فاطمه کوه‌میشی

سرشناسه:	اِرنو، آنی، ۱۹۴۰ - م. Ernaux, Annie
عنوان و نام پدیدآور:	مکان واقعی / آنی اِرنو؛ مترجمان: زهرا ابراهیمی - نسترن زیبا - فاطمه کوه‌میشی - ویراستار: محمدجواد کمالی
مشخصات ناشر:	تهران: نشر قطره، ۱۴۰۱
مشخصات ظاهری:	۹۰ ص.
فروست:	سلسله انتشارات - ۲۲۳۰. رمان - داستان خارجی - ۳۰۷
شابک:	۰ - ۰۶۳ - ۳۰۸ - ۶۲۲ - ۹۷۸
یادداشت:	عنوان اصلی: Le vrai lieu: Entretiens avec Michelle Porte, 2014
موضوع:	داستان‌های فرانسه - قرن ۲۱ م.
موضوع:	French Fiction-21st Century
شناسه افزوده:	ابراهیمی، زهرا، ۱۳۷۳ - مترجم
شناسه افزوده:	زیبا، نسترن، ۱۳۷۵ - مترجم
شناسه افزوده:	کوه‌میشی، فاطمه، ۱۳۷۵ - مترجم
رده‌بندی کنگره:	۴۶۶۱ PQ
رده‌بندی دیویی:	۸۴۳/۹۱۴
شماره کتاب‌شناسی ملی:	۱۵۲۵۴

نشر قطره از برجسب برای تغییر قیمت استفاده نمی‌کند.

تمامی حقوق برای ناشر محفوظ است.

تکثیر تمام یا بخشی از این کتاب به هر شکلی

(به صورت صوتی، تصویری، الکترونیکی و...)

و اجرای نمایش، منوط به اجازه کتبی ناشر است.

تهران، خیابان دکتر فاطمی، خیابان شیخ‌الر، کوچه بنفشه، پلاک ۸

تلفن: ۸۸۹۷۳۳۵۱-۳

www.ketab.ir



مکان واقعی

آنی ارنو

مترجمان: زهرا ابراهیمی - نسترن زیبا - فاطمه کوه‌میشی

ویراستار: دکتر محمدجواد کمالی

نمونه‌خوان: فاطمه عابدینی

صفحه‌آرا: ژیلای پی‌سختن

طراح یونيفرم: مهسا ثابت‌دیلیمی

چاپ اول: زمستان ۱۴۰۱

چاپ: ثمین

شمارگان: ۴۰۰ نسخه

بها: ۵۵۰۰۰ تومان

پیشگفتار

در سال ۲۰۰۸، خانم میشل پورت^۱، که به عنوان کارگردان فیلم‌های مستند خیلی زیبا در خصوص زندگی ویرجینیا وولف^۲ و مارگریت دوراس^۳ می‌شناختمش، اشتیاق نشان داد که فیلمی از زندگی من در مکان‌های زندگی دوران جوانی‌ام بسازد، در شهرهای روان^۴، ایوتو^۵ و محل اقامت کنونی‌ام، سرژی^۶. قرار بود درباره زندگی‌ام، کتاب‌هایم و ارتباط میان این دو حرف بزنم. طرحش را پسندیدم و بی‌درنگ قبول کردم. چون معتقد بودم مکان از بُعد جغرافیایی - اجتماعی، جایی است که در آن به دنیا می‌آییم و زندگی می‌کنیم. مکان‌های واقعی برای متون نوشتاری تنها توضیحات صرف نیستند، بلکه پس‌زمینه واقعی هستند که این مکان‌ها کم و بیش در

1. Michelle Porte

2. Virginia Woolf

3. Marguerite Duras

۴. Rouen، از شهرهای تاریخی شمال فرانسه و مرکز منطقه نورماندی (Normandie) است که در بالادست رود سین قرار دارد - و.

۵. Yvetot، شهری در سن‌مارتیم در منطقه نورماندی - و.

۶. Cergy، بخشی از شهرستان وال دواز در ناحیه ایل دوفرانس - و.

آن جای گرفته‌اند. ساخت مستند به‌خاطر مسئله پیش‌پاافتاده مشکلات مالی زمان زیادی به تعویق افتاد. فیلم بالاخره در سال ۲۰۱۳ به همت ماری ژنن^۱، تهیه‌کننده آن، به پایان رسید و همان سال از شبکه سوم تلویزیون فرانسه پخش شد.^۲

ژانویه سال ۲۰۱۱، فیلم برداری مصاحبه‌ها با میشل پورت در خانه‌ام در سرژی آغاز شد و سه روز ادامه یافت. اول فیلم، من در اتاق مشرف به شهرستان آواز^۳ و برکه‌های مرکز تفریحی ایستاده‌ام؛ برج‌های سر به فلک کشیده منطقه لادفانس^۴ در دوردست دیده می‌شوند. بعدش، به نظرم تا آخر، گفت‌وگو در اتاق کار من انجام شد که در پشت خانه و در ضلع شمالی آن واقع است و منظره‌ای رو به یک پارک دارد که ردیفی از درختان کاج قسمتی از آن را پوشانده است. در این اتاق جمع‌وجور عادت دارم تنها بنشینم و بنویسم، اما این بار می‌توانم کار پشتم قرار دارد، رویه‌رویم میشل نشسته و کارولین شامپوتیه^۵ ایستاده در حال فیلم برداری است. در کنارم، صدابردار میله بلند صدابرداری را روی سرم خم کرده است.

در ابتدا اینکه چرا این نمای چهره به چهره نزدیک به هم در فضایی محدود، می‌بایست از چشم بی‌نگاه دوربین دور می‌ماند، به نظرم خشونت توصیف‌ناپذیری را در خود داشت. جلسه‌ای با درهای بسته که از من خواسته می‌شد در آن سخنرانی کنم حال آنکه نمی‌دانستم چه چیزی می‌توانستم بگویم. اکنون و با به یاد آوردن آن لحظه، دو تصویر به سرعت

1. Marie Genin

2. Michelle Porte, *Les mots comme des pierres, Annie Ernaux écrivain*, Folamour-France Télévisions, 2013.

۳. Oise، منطقه‌ای در ناحیه پیکاردی در شمال فرانسه که نام خود را از رود آواز گرفته است. و.

4. La Défense

5. Caroline Champetier

برایم تداعی می‌شود. یکی امتحانات هنرستان که در ابتدای رمان جایگاه^۱ شرح داده‌ام، یعنی زمانی که مقابل هیئت سه نفره داوران ایستاده‌ام. تصویر دیگر که برای اولین بار به ذهنم خطور می‌کند و مثل حبایی روی سطح حافظه می‌ترکد: اتاقی کم نور، یک شیء بزرگ سیاه، براق، بی صدا، وزیر آن، من ۱۵ تا ۲۰ ماهه هستم، کودکی که بدنش به دلیل دررفتگی مادرزادی در گچ محصور است؛ برای یک جسم هوشمند کوچک که روی میز خوابانده شده به یاد سپردن جزئیات دیگر ممکن نیست. شیء سیاه یک دستگاه رادیوگرافی است (برای اینکه اشتباه برداشت نشود: من برای این دو تصویر که دوباره و ناگهانی در برابرم ظاهر شده‌اند، هیچ ارزشی جز مقایسه قائل نیستم و هیچ توضیحی را ضروری نمی‌بینم).

اما با اینکه میشل با پرسش‌های بی‌پرده‌اش سوال پیچم کرده بود، تقریباً خیلی سریع به ناراحتی اولیه‌ام غلبه کردم. مفصل حرف زدم. نه اینکه تردید نداشته باشم یا اینکه کلمه یا عبارتی را اصلاح نکنم؛ تمام نشانه‌ها حاکی از یک جور شک و دودلی و عدم اطمینان در گلام بود که در اولین ضبط مصاحبه‌ها رخ می‌دهد. مجبور شدم «دستی به سر و رویش بکشم» تا الان بشود این مصاحبه را راحت خواند. در طول فیلم برداری، یکسره فشار روانی و ذهنی ناشی از دوربین را روی خودم حس می‌کردم؛ نوعی عجله که دوربین به آدم تحمیل می‌کند و به اوزمان درونی لازم برای تجزیه و تحلیل مسائل و جمله‌بندی درست گفته‌ها را نمی‌دهد.

پس گفت‌وگویی را که می‌خواهیم بخوانیم، نشانی از فی البداهگی در گفتار دارد که خیلی موافق آن نبودم و با اینکه متفاوت و سطحی‌تر بود، شکل ریسک‌پذیری را هویدا کرد که مشابه چیزی است که کم‌وبیش در

۱. *La place*، علاوه بر این عنوان، با عنوان‌های منزل به منزل و کورچه پس‌کوره‌های کودکی نیز به فارسی ترجمه شده است - و.

نوشته‌ها انتظارش را دارم و البته در خواندن نوشته‌ها - هرچند تفاوت زیادی بین آن‌ها است. در واقع، متن‌هایی که منتشر می‌شوند و نیز مصاحبه‌هایی که به‌صورت نوشته درمی‌آیند، با آنچه موقع فیلم‌برداری ضبط می‌شود تفاوتی اساسی دارند. تفاوت میان آن‌ها حقیقتی است که به‌صورت ناگهانی و عاطفی فوران می‌کند؛ در تصاویر احساسی، مانند فصلی از همین کتاب حاضر، با عنوان «مادرم مثل آتش است!» یا در فصلی کوتاه‌شده با عنوان «هرگز به پاریس باز نخواهم گشت!»، یا در فصل «من یک زن نیستم که می‌نویسد، بلکه کسی هستم که می‌نویسد!» این مطالب مانند فریادهایی از درون قلب و ناخودآگاه من است. در عین حال بیشتر وقت‌ها، این حقیقت پیشرفت کندی دارد زیرا دائم باید موارد اختلاف، اصلاحات و انطباقات میان آنچه از پیش گفته شده، بعد به‌صورت نوشته درآمده و یک سخنرانی جدید جستجو و برطرف شود، حقیقتی که انگار همیشه می‌خواهد خودش را پنهان کند.

این حقیقت، به‌خصوص هنگامی که موضوع «نوشتن» مطرح می‌شود، از ابتدا تا انتهای مصاحبه خط قرمز است. فکر نمی‌کنم هرگز در مورد پیدایش هوسم برای نوشتن، آبستنی کتاب‌هایم، مفاهیم اجتماعی، سیاسی و اسطوره‌ای که در نوشته‌ها به آن‌ها نسبت می‌دهم، این همه صحبت کرده باشم. هیچ‌وقت از مکان واقعی و تخیلی نوشته‌هایم در زندگی‌ام این قدر فیلم‌برداری نشده بود. در پایان - و شاید انعکاس جمله‌ای از پدر و مادرم در وصف دوازده‌سالگی‌ام «همیشه سرش توی کتاب است» - به این مطلب می‌رسیم که نوشته «مکان واقعی من» است. از بین همه مکان‌هایی که در تصرف داریم، نوشته تنها مکان غیرمادی و غیرقابل واگذاری به غیر است و تردید ندارم که همه مکان‌های دیگر را هرطور که باشد در برمی‌گیرد.